

نگاهی به سه ترجمه نهج البلاغه

از دیدگاه زبان‌شناسی

سید محمد تقی طیب

دانشگاه اصفهان

مقدمه: این مقاله به بررسی نقادانه سه ترجمه از ترجمه‌های کتاب ارزشمند نهج البلاغه می‌پردازد. این کتاب شریف تاکنون به زبانهای فارسی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسه، اسپانیولی و اردو و در برخی از این زبانها چندین بار ترجمه شده است. تعداد ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد - ۳۴ ترجمه است که قدیمی‌ترین آنها مربوط به قرن ۵ و ۶ هجری و جدیدترین آن در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

از بین این ۳۴ ترجمه، برای این بررسی ۳ ترجمه معاصر با توالی و فاصله تاریخی انتخاب شد که قدیمی‌ترین آنها ترجمه فیض الاسلام اصفهانی (۱۳۳۱)، بعد از آن ترجمه سیدجعفر شهیدی (۱۳۶۸) و بالاخره ترجمه محمد دشتی (۱۳۷۶) می‌باشد. داده‌های این بررسی سه نامه از نامه‌های امام علی (ع) است: نامه بسیار کوتاه شماره (۲۰) خطاب به زیاد بن ابیه، نامه متوسط شماره (۲۸) خطاب به معاویه و نامه بسیار طولانی و بسیار معروف شماره ۳ که خطاب به مالک اشتر نخعی است. دلیل اینکه داده‌ها محدود به نامه‌ها می‌باشد، رعایت سنخیت در پژوهش است، زیرا خطبه‌ها تا حدودی گرایش به گونه گفتاری زبان دارد و کلمات قصار هم همانطور که از نامش پیداست، کلامی فشرده و موجز است و در واقع گونه‌ای ویژه از زبان است ولی نامه‌ها به گونه نوشتاری استانده زبان نزدیک‌تر و یا عین آن است. لازم به یادآوری است که نقد و بررسی ترجمه این عزیزان و احیاناً اشارت به برخی از خطاهای آنان در ترجمه، به هیچ وجه به معنای کوچک‌انگاری کار بسیار ارزشمند و نادیده انگاشتن خدمات و زحمات آنان نیست، بلکه برعکس یکی از وجوه انتخاب اثر آنان جهت نقد و بررسی، برجستگی و امتیاز ترجمه آنان در بین ترجمه‌های متعدد فارسی نهج البلاغه بوده است و با رعایت همین نکته بوده که نگارنده در پایان مقاله از اظهار نظر یکجا و ارزیابی کلی ترجمه آنان خودداری نموده و قضاوت نهایی و کلی درباره آنان را به عهده خوانندگان واگذار نموده‌ام.

تحلیل: موارد قابل بحث در سه نامه فوق در پنج بخش تحت عناوین زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف- واژه‌گزینی؛ ب- ترجمه تحت‌اللفظی؛ ج- مسائل دستوری ترجمه؛ د- مسائل معنایی؛ ه- مسائل متفرقه

الف- واژه‌گزینی: شاید بیشتر مردم کار ترجمه را به واژه‌گزینی محدود بدانند و تصور آنها از واژه‌گزینی نیز یافتن معادل برای واژگان زبان مبدأ در زبان مقصد باشد ولی واقعیت امر جز این است. اولاً واژه‌گزینی نه تنها مهمترین قسمت کار ترجمه نیست، بلکه شاید به نسبت دیگر جنبه‌های کار ترجمه ساده‌تر باشد. دیگر آنکه واژه‌گزینی آنطور که به نظر می‌رسد کار ساده‌ای نیست و به همین سبب برخی از خطاهای مترجمین ناشی از واژه‌گزینی نادرست است. دلیل این امر آن است که هر واژه‌ای در زبان مبدأ الزاماً دارای معادل در زبان مقصد نیست و آنها هم که معادل دارند (جز در مورد واژگانی که مدلول آنها عینی و ملموس هستند) معادل آنها معمولاً دارای هم‌پوشی کامل معنایی نمی‌باشد. به عبارت دیگر موزائیک معنایی آنها کاملاً بر هم منطبق نیست. البته میزان فاصله واژگانی دو زبان با فاصله فرهنگی دو جامعه زبانی ارتباط مستقیم دارد و در واقع تابعی از آن است. خوشبختانه چون فاصله فرهنگی جامعه زبانی فارسی با جامعه زبانی عرب (و به ویژه عربی کلاسیک) زیاد نیست، بنابراین شکاف واژگانی بین دو زبان عمیق نمی‌باشد لذا در ترجمه بین این دو زبان واژه‌گزینی مشکل اساسی نیست. با این همه در متون مورد بررسی به مسائلی چند در واژه‌گزینی برخوردیم که تحلیل آن خالی از فایده نیست:

(۱) **مسئله واژگان بی معادل:** مهمترین مشکل واژه‌گزینی در ترجمه هنگامی است که واژه‌ای در زبان مبدأ فاقد معادل در زبان مقصد باشد. در متون مورد بررسی تنها به یک مورد واژه بی معادل برخورد شد و آن واژه *فِيء* در جمله زیر می‌باشد:

لَيْنٌ بَلَّغْنِي أَنْكَ حُثَّتْ فِيءُ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً وَكَبِيراً... (نامه ۲۰)

در این مورد مترجمین ما دو روش متفاوت به کار گرفته‌اند. شهیدی با علم به این که این واژه فاقد معادل در زبان فارسی است، ترجیح داده که عین واژه را در متن فارسی بیاورد و در پی نوشت آن را معنی کند:

«اگر مرا خبر رسد که تو در *فِيء* مسلمانان اندک یا بسیار خیانت کرده‌ای... (ص ۲۸۳) (فنی: آنچه بدون جنگ و لشکرکشی نصیب مسلمانان شود)» (ص ۵۱۷)

دستی و فیض در این مورد معادلهایی با معانی کم و بیش نزدیک به کلمه اصلی انتخاب کرده‌اند. دستی عبارت *اموال عمومی* و فیض اصطلاح *بیت‌المال* را به کار برده‌اند.

«اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد...» (د: ص ۴۹۹)

«اگر به من برسد که تو در بیت‌المال مسلمانان به چیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده... (ف: ص ۸۶۲) این دو روش هر کدام *حُسنی* و *عیبی* دارند. عیب روش شهیدی آن است که ظهور یک واژه ناآشنا در متن، قرائت را دچار وقفه کرده، تمرکز خواننده را بر هم می‌زند، وقت بیشتری برای مراجعه به پی‌نوشت

از او می‌گیرد و از زیبایی و شیوایی و روانی متن می‌کاهد ولی در عوض میزان دقت در انتقال پیام را بالا می‌برد. حُسن و عیب روش دشتی و فیض درست برعکس روش شهیدی است.

(۲) معادل‌های چندگزینه‌ای: گاه اتفاق می‌افتد که در زبان مقصد دو یا چند واژه معادل وجود دارد که هر کدام از جهتی به واژه زبان مبدأ نزدیک هستند. در چنین مواردی مترجم با توجه به آن بخش معنای که در تعبیر پیام مهمتر می‌داند دست به گزینش می‌زند. یکی از این موارد، واژه مؤنه است. این واژه هم به زحمت و فشار مالی و هم غیر مالی اشاره دارد. شهیدی چون بر جنبه غیر مالی توجه بیشتری داشته معادل بار را گزینش کرده ولی دشتی و فیض با تأکید بر جنبه مالی واژه هزینه را ترجیح داده‌اند:

«اولئك اخف عليك مؤنة» (نامه ۵۳)

«بار اینان بر تو سبکتر است» (ش: ص ۳۲۸)

«هزینه این‌گونه از افراد بر تو سبکتر» (د: ص ۵۷۱)

«هزینه ایشان برای تو سبکتر» (ف: ص ۹۹۱)

تا اینجا خطری متوجه ترجمه نیست ولی اشکال زمانی پیش می‌آید که مترجم بدون توجه به واژه نزدیکتر، واژه دورتر را بر می‌گزیند. یک نمونه آن در ترجمه یَشْفَى است:

«ولا يَشْفَى الأَمع ججودها واضاعتها» (نامه ۵۳)

در اینجا شهیدی (ص ۳۲۵) و فیض (ص ۹۸۳) واژه نسبتاً دور بدیخت و دشتی (ص ۵۶۷) واژه باز هم دورتر جنایتکار را به کار برده‌اند. به نظر نگارنده معادل نزدیکتر واژه بدعاقبت یا بدفرجام است چنانکه معادل متضاد آن که سعید می‌باشد نیز خوشبخت و امین نیست بلکه خوش عاقبت یا عاقبت‌بخیر مناسب‌تر است.

(۳) معادل دخیل: تعداد واژه‌های دخیل از عربی به فارسی نسبتاً زیاد است. این امر ظاهراً مسأله واژه‌گزینی در ترجمه بین دو زبان را تسهیل می‌نماید. با این‌همه نکاتی در این باب وجود دارد که بی‌توجهی مترجمین به آن موجب خلل در ترجمه می‌گردد. قبل از هر چیز این پرسش مطرح است که آیا اصولاً آوردن واژه دخیل — که عین واژه زبان مبدأ است — در متن ترجمه جایز است یا بهتر آن است که به جستجوی معادل اصیل آن در زبان مقصد بپردازیم؟ بسیاری از مترجمین فارسی قرآن مجید روش دوم را به کار گرفته‌اند و سعی کرده‌اند حتی المقدور برای واژه‌های قرآنی معادل فارسی اصیل بیاورند حتی اگر آن واژه قرآنی در زبان فارسی رایج و آن واژه اصیل در زبان فارسی مهجور باشد. ولی این کار از نظر زبانشناسی قابل توجه نیست. از دیدگاه زبانشناسی، اصولاً معیار واژه‌گزینی در کاربرد زبان مسأله اصیل - دخیل، نیست. از آنجا که هدف اصلی زبان‌ایجاد ارتباط و تفهیم و تفاهم است بنابراین معیار علمی و معقول در واژه‌گزینی قابلیت ارتباطی واژه است، به این معنی که بین واژگان ممکن، آن واژه‌ای گزینش می‌گردد که دارای نیروی ارتباطی بیشتر است، یعنی رایج‌تر، سهل‌الفهم‌تر، روان‌تر و متداول‌تر است، خواه واژه اصیل خواه دخیل باشد.

یکی از مشکلات ترجمه آن است که مترجم به ملاحظات جز برقراری ارتباط اولویت بدهد، ملاحظاتمانند سنت‌گرایی، کاربرد سبک و یا واژگان مهجور با هدف احیاء آن و غیره. این ملاحظات گرچه در ترجمه برخی متون ویژه که با اهداف خاص انجام می‌گیرد و دارای مخاطبین ویژه است (مانند ترجمه نمایشنامه‌های کلاسیک) پذیرفتنی است ولی در اولویت قرار دادن آنها در متنی عام مانند نهج البلاغه که خواننده آن نیز قرار است عموم مردم باشند جائز نیست. ترجمه شهیدی مشحون از این موارد است؛ موارد بسیاری که ایشان واژه دخیل متداول را رها کرده و واژه اصیل مهجور را گزینش کرده تا آنجا که در پاره‌ای موارد ناچار به توضیح معنای واژه اصیل در پی نوشت شده و به همین جهت از سطح قابلیت ارتباطی ترجمه ایشان به میزان زیادی کاسته شده و در نتیجه حوزه خوانندگان بالقوه آن بسیار محدود شده است. یک نمونه واژه صخره در همان خطبه اول نهج البلاغه است که در ترجمه آن دشتی کوه (ص ۳۳) و فیض سنگ بزرگ و کوه (ص ۱۴) و شهیدی واژه مهجور خرسنگ (ص ۲) را برگزیده و هیچ‌کدام خود صخره را به کار نبرده‌اند. مورد دیگر عبارت والسلام است که پایان-واژه بسیاری از نامه‌های حضرت است و شهیدی ترجیح داده که عین آن را در متن فارسی به کار برد (ص ۲۸۳)، دشتی عبارت «بادرود» (ص ۵۰) و فیض عبارت طولانی‌تر و غیر ضرور «و درود بر آنکه شایسته درود است» (ص ۸۶۲) را به کار برده است.

اما مشکل اصلی واژگان دخیل وقتی پیش می‌آید که عین واژه زبان مبدأ در زبان مقصد رایج و متداول است ولی با تفاوت معنایی. اگر این تفاوت معنایی مورد توجه مترجم قرار نگیرد و در نتیجه مترجم عین واژه را در متن ترجمه بیاورد به پیام متن لطمه وارد می‌گردد. یک نمونه بارز واژه رعیت است که به کرات در جای جای نهج البلاغه آمده و در نامه ۵۳ بارها تکرار شده است. واژه رعیت اگر هم در بدو ورود و در قرون گذشته در فارسی و عربی هم معنی بوده ولی در فارسی معاصر (از مشروطه به بعد) نوعی بار معنایی منفی و صدآرزوی به خود گرفته که در عربی مطلقاً چنین بار معنایی ندارد. در نتیجه آوردن آن به عنوان معادل عربی آن در فارسی در خواننده نسبت به نویسنده اصلی نگرش منفی ایجاد می‌کند و به همین جهت کاربرد آن نادرست است. شهیدی و فیض گویا متوجه این نکته نبوده و در همه جا در متن فارسی همان کلمه رعیت را آورده‌اند. دشتی متوجه بار منفی رعیت در فارسی شده ولی در قبال آن سه‌گونه عمل کرده است: یکم آن که واژه مردم را به عنوان معادل آن به کار برده که گزینش مناسبی نیست:

«وَأَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِيُرْعِيَهُ» (نامه ۵۳)

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده» (د: ص ۵۶۷)

دوم آنکه در جایی که در جمله واژه رعیت با واژه ناس همراه شده چون برای ناس معادل مردم را گزینش کرده به ناچار واژه رعیت را عیناً در متن فارسی آورده است:

«وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَاهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عِوَاباً...» (نامه ۵۳)

«از رعیت آنان را که عیب‌جو ترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند...» (د: ص ۵۶۹)

ولی متأسفانه در این کار ثبات و دوام ندارد بلکه گاهی بدون اینکه واژه ناس در متن باشد همان واژه رعیت را آورده است.

«من لك فيه هوى من رَعِيَّتِكَ» (نامه ۵۳)

«و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری» (د: ص ۵۶۹)

شاید هم این کار را به این دلیل انجام داده که واژه رعیت به ضمیر «ک» اضافه شده و عبارت «مردم خود» را برای ترجمه نامناسب تشخیص داده است.

و اما سومین راهبرد دشتی طفره رفتن از ترجمه رعیت می باشد. برخی از مترجمین برای فرار از بن بست و دفع مشکلات ترجمه گاهی از این راهبرد بهره می جویند. ما در مواردی دیگر نیز در این مقاله به این راهبرد اشاره خواهیم کرد:

«و ليس احد من الرعيه اثقل على الوالى مؤونه فى الرِّخاء... من اهل الخاصه» (نامه ۵۳)

«خواص جامعه همواره بار سنگین را بر حکومت تحمیل می کنند» (د: ص ۵۶۹)

البته راهبرد طفره رفتن در صورتی جایز است که با تمهیداتی که مترجم می اندیشد کاهش بار معنایی ناشی از طفره رفتن جبران گردد و به پیام خلیلی وارد نشود. پرواضح است که دشتی در این کار موفق نبوده است.

بدین ترتیب متوجه می شویم که معادل‌گزینی هر سه مترجم برای واژه رعیت خالی از نقص و اشکال نبوده است. به نظر نگارنده در حال حاضر مناسب‌ترین معادل فارسی برای رعیت عربی واژه «شهروند» است که بار ارزشی مثبت دارد و هم افاده مفهوم مورد نظر را می نماید. البته از فیض و حتی شهیدی نمی توان توقع داشت که واژه شهروند را به کار برده باشند چون در زمان ترجمه آنها احتمالاً این واژه هنوز رایج نشده بوده است ولی جای تعجب است که چگونه دشتی متوجه آن نشده است.

یکی دیگر از مواردی که هیچیک از سه مترجم ما از عهده گذر از تنگنای آن برنیامده اند. عبارت «والسائس والمسؤس» (نامه ۲۸) است که شهیدی معادل آن «و که رعیت و که رهبر» (ص ۲۹۱) آورده؛ فیض عبارت «زبردست و زیردست» (ص ۸۸۶) را ارائه نموده، و بالاخره دشتی «سیاستمدار و غیر سیاستمدار» (ص ۵۱۱) را به کار برده است. باز به نظر نگارنده عبارت «دولتمرد و شهروند» مناسب‌تر است.

ب- ترجمه تحت اللفظی: یکی از معایب بزرگ و نسبتاً شایع در ترجمه‌ها چیزی است که از آن به «ترجمه تحت اللفظی» تعبیر می‌گردد. در اینجا لازم به نظر می‌رسد که قبل از ورود به تحلیل، ترجمه تحت اللفظی از نظر علمی تعریف گردد. ترجمه تحت اللفظی عبارت است از انتقال صورت زبان مبدأ به زبان مقصد. روش تحت اللفظی ممکن است به دو عیب و یا یکی از این دو عیب در ترجمه منجر شود: (۱) برهم خوردن هنجار صوری زبان مقصد و یا به عبارت دیگر خارج شدن آن از سیاق و روال عادی و مورد

پسند اهل زبان. (۲) ایجاد خلل و یا ابهام و یا تحریف در مفهوم پیام. ولی اگر روش تحت‌اللفظی به یکی از دو اشکال فوق منجر نشود، روشی ناپسند نیست. اکنون با عنایت به تعریف فوق به بحث و تحلیل مواردی از ترجمه تحت‌اللفظی در داده‌های این بررسی می‌پردازیم.

(۱) **ناهنجاری زبانی:** هنگامی که صورت انتقال یافته زبان مبدأ به زبان مقصد کاربرد نداشته و یا مورد پسند نباشد، زبان ترجمه نامأنوس، ناخوشایند و ناآشنا جلوه می‌کند گرچه ممکن است از نظر دستوری غلط نباشد. متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق ترجمه‌های قرآن کریم — به دلیل مقید بودن مترجمین به حفظ صورت کلام خدا — از این نوع است. در سه ترجمه مورد بررسی، فیض بیش از دو مترجم دیگر گرفتار این مسأله بوده است و علت آن هم دقت، وسواس و احتیاط ایشان در حفظ امانت ترجمه بوده که متأسفانه در اثر ترجمه تحت‌اللفظی در آن توفیق زیادی نداشته است. اکنون به بررسی مواردی چند می‌پردازیم:

«و ان عقدت بینک و بین عدوک عقده او البسته منک ذمه...» (نامه ۵۳)

«و اگر بادشمنت پیمانی نهادی و در ذمه خود او را پناه دادی...» (ش: ص ۳۳۸)

«حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید یا در پناه خود او را امان دادی...» (د: ص ۵۸۷)

«و اگر بین خود و دشمنت پیمانی بستنی و او را از جانب خویش (جامه) امان و آسودگی پوشاندی...» (ف: ص ۱۰۱۹)

اصرار فیض در ترجمه «منک» به «از جانب خویش» و نیز «البسته» به «جامه پوشاندن» عبارتی به وجود آورده که با سیاق جاری زبان فارسی مطابقت ندارد و کسی آن را به کار نمی‌برد، گرچه معنی و مفهوم آن وافی به مقصود است. نظیر همین کپی‌سازی غیر ضرور را در جای دیگر فیض در ترجمه (بَلَغْنِي) می‌آورد:

«لئن بلغنی انک کُنتَ من فِئتی المسلمین شیئاً...» (نامه ۲۰)

شهیدی و دشتی هر دو متوجه نارسایی ترجمه آن در فارسی شده و لذا یکی آن را «اگر مرا خبر رسد» (ش: ص ۲۸۳) و دیگری «اگر به من گزارش کنند» (د: ص ۴۹۹) ترجمه کرده ولی فیض چنین آورده است: «اگر به من برسد که تو در بیت‌المال مسلمانان...» (ف: ص ۸۶۲) که طبعاً چنین تعبیری در زبان فارسی کاملاً ناآشناست.

نیز ترجمه تحت‌اللفظی گاهی مترجم را وادار می‌کند که صورتی در زبان مقصد از خود بسازد که در زبان اصلاً وجود ندارد:

«فان الرجال يتعزضون لفراسات الولاية يتصنعهم» (نامه ۵۳)

«که مردم برای جلب نظر و لیان به آراستن ظاهر می‌پردازند» (ش: ص ۳۳۴)

«زیرا مردان برای به دست آوردن دل حکمرانان آراسته و نیکو خدمت خود را می‌شناسانند» (ف: ص

«زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی نظر زمامداران را به خود جلب می‌کنند (د: ص ۵۸۱) خود را شناساندن» تعبیری است که در فارسی متداول نیست.

(۲) ناهنجاری صورت و معنی: گاهی ترجمه تحت‌اللفظی نه تنها باعث بروز صورت زبانی ناهنجار می‌گردد بلکه موجب تحریف و یا ابهام در معنی نیز می‌گردد:

ثم الله الله في الطبقة السفلى (نامه ۵۳۹)

ترکیب بالا که عبارت از تکرار لفظ «الله» به صورت مفعول مستقیم فعل محذوف است، ترکیبی بسیار آشنا و مکرر در نهج البلاغه و اصولاً در سبک و سیاق حضرت است ولی نظیر این ترکیب در زبان فارسی به کار نمی‌رود زیرا در زبان فارسی برای بیان چنین مفهومی اولاً مفعول بی واسطه به کار نمی‌رود (بلکه به صورت متمم یعنی مفعول حرف اضافه به کار می‌رود) و ثانیاً فعل نمی‌تواند حذف گردد. این نکته دقیق را در زبان فارسی، فیض متوجه شده و ترجمه‌ای از لحاظ صوری قابل پسند و به لحاظ معنی، رسا ارائه نموده است ولی شهیدی و دشتی هر دو در دام ترجمه تحت‌اللفظی افتاده و ترجمه آنان نه تنها از لحاظ صوری غیر قابل قبول است بلکه از لحاظ معنی نیز نارسا است:

«پس خدا را! خدا را! در طبقه فرودین از مردم» (ش: ص ۳۳۵)

«سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه» (د: ص ۵۸۳)

«پس از خدا بترس، از خدا بترس درباره دسته زیردستان» (ف: ص ۱۰۱۱)

و اما در مورد زیر قضیه درست عکس شده و تنها ترجمه فیض است که به دلیل تحت‌اللفظی بودن اشکال صوری و معنایی دارد:

«فَاعْطِ اللّٰهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ» (نامه ۵۳)

«پس در بخشی از شب و روز تن خود را خاص - پرستش - خدا گردان» (ش: ص ۳۳۷)

«پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده» (د، ص ۵۸۵)

چنانکه ملاحظه می‌گردد دو ترجمه بالا (از شهیدی و دشتی) هم به لحاظ صوری و هم به لحاظ معنی در سلامت هستند ولی به ترجمه فیض توجه فرمایید:

«پس در (قسمتی) از شب و روزت از تن خود به خدا واگذار» (ف، ص ۱۰۱۴)

برای خواننده فارسی زبان نه تنها صورت «از تن خود به خدا واگذار» نا آشنا است، بلکه معنای آن هم قابل فهم نیست.

و باز مورد دیگری که فیض در دام ترجمه تحت‌اللفظی، قافیه صورت و معنی را یکجا باخته است:

«فاعمدلا حسنهم كان في العامة اثرا و اعرفهم بالامانة و جهها» (نامه ۵۳)

«آنگاه نیکوترین آنان را که بین مردم آشکار و درست‌کارتر آنها را که روشناس و در زبانهاشان باشد برگزین» (ف: ص ۱۰۰۸)

اصرار فیض در کپی سازی «اعرفهم» و «وجهها» نه تنها موجب ارائه تعبیرهای ناآشنای «روشناس» و

«در زبانها بودن» شده بلکه مفهوم جمله را نیز نارسا کرده است.

(۳) اشکال در معنی: گاهی ترجمه تحت‌اللفظی موجب ناهنجاری در صورت نمی‌گردد ولی باعث نارسایی و اشکال در معنی می‌شود. یکی از اشکالات از بین رفتن شفافیت معنی جمله و تیره و تار شدن مفهوم آن است:

«فخذ بالحزم و اَتهَم فی ذلک حسن الظن» (نامه ۵۳)

«پس دوراندیش شو! و به راه خوش‌گمانی مرو» (ش: ص ۳۳۸)

«پس دوراندیش باش و خوشبینی خود را متهم کن» (د: ص ۵۸۷)

«پس احتیاط و استوارکاری را پیشه کن و زیر بار حسن ظن و نیکوگمانی مرو» (ف: ص ۱۰۱۹)

شهیدی چون نیک خود را از دام کپی‌سازی «و اَتهَم» رها ساخته، ترجمه‌ای با اسلوب و رسا فراهم آورده ولی فیض برای رهایی از آن «زیر بار» رفته و دشتی سخت در دام آن گرفتار آمده و لذا ترجمه هر دو نارسا و غیر شفاف است.

اما در مورد زیر درست برعکس است. در این مورد شهیدی به علت الزام و اصرار در کپی‌سازی «الزم نفسه» ترجمه‌ای مبهم و نامفهوم ارائه کرده، در صورتی که دشتی و فیض با صرف نظر کردن از آن ترجمه‌های شفاف و رسا ارائه کرده‌اند گرچه با کمی دستکاری معنی:

«وَالزِّم كلاً مِنْهُمْ مَا الزَّمَ نَفْسَهُ» (نامه ۵۳)

«و درباره هر یک از آنان آن را عهده‌دار باش که او بر عهده خود گرفت» (ش: ص ۳۲۸)

«پس هر کدام از آنان را بر اساس کردارشان پاداش ده» (د: ص ۵۷۱)

«و هر یک از ایشان را به آنچه گزیده جواب ده» (ف: ص ۹۹۲)

در مورد زیر نیز معنای جمله در ترجمه شهیدی و فیض نارسا است حال آنکه دشتی همان جمله را به صورت قابل فهم ترجمه کرده است:

«و تَرَكَ اسْتِكْرَاهَهُ إِيَاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ» (نامه ۵۳)

«و ناخوش نشمردن از ایشان آنچه را که حقی در آن ندارد بر آنان» (ش: ص ۳۲۸)

«و رنجش نداشتن از آنان بر چیزی که حقی به آنها ندارد» (ف: ص ۹۹۲)

«و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند» (د: ص ۵۷۱)

ج - مسائل دستوری ترجمه: شاید بتوان گفت که بیشتر مشکلات و مسائل ترجمه از عربی به فارسی مربوط به این بخش است، دلیل آن هم این است که زبان عربی متعلق به خانواده زبانهای سامی و زبان فارسی متعلق به خانواده زبانهای هند و اروپایی است و طبعاً زبانهای متعلق به خانواده‌های مختلف دارای اختلاف دستوری بیشتری هستند. در چنین مواردی لازم است که مترجم به موارد اختلاف دستوری دو زبان آگاهی داشته و سعی در رعایت عرف دستور زبان مقصد بنماید. متأسفانه مترجمین

متون مذهبی به علت احتیاط کاری (نابجا) کمتر به این کار موفق می‌شوند و سعی در کپی‌سازی ساخت دستوری عربی در زبان فارسی دارند. اکنون به مواردی از بخش‌های مختلف دستور اشاره می‌گردد:

(۱) ساخت‌های مصدری: در زبان عربی چون بیشتر جمله‌ها به صورت اسمیه (بدون فعل) است در بیشتر موارد مصدر (که در صورت اسم و در معنی فعل است) نبود فعل را جبران می‌کند و لذا بیشتر جمله‌های اسمیه عربی دارای ساخت مصدری است. در زبان فارسی فعل عنصر الزامی در ساختار جمله است (باطنی ۱۳۴۸ ص ۷۵)، بنابراین در ساختار جمله از مصدر به ندرت استفاده می‌گردد و در مواردی هم که بند* مصدری داشته باشیم این بند ناخودایستا** است و لذا وجود یک بند خودایستا*** (باطنی ۱۳۴۸ ص ۱۳۱). به همراه آن الزامی است. نتیجه آنکه تمام جمله‌های اسمیه مصدری عربی در فارسی باید به فعل اصلی و یا صفت و فعل ربطی برگردانده شود. این نکته معمولاً مورد توجه مترجمین هست ولی در برخی موارد از آن غفلت می‌نمایند و در نتیجه ترجمه‌ای حاصل می‌آید که از لحاظ دستوری خوشایند فارسی‌زبانان نیست. اکنون به چند مورد آن اشاره می‌گردد:

«و فی عهده الیه جبايۀ حراجها، و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمارة بلادها» (نامه ۵۳)

ملاحظه می‌گردد که جمله بالا از پنج بند مصدری تشکیل شده که دشتی و فیض هر پنج مصدر را به صورت فعل درآورده‌اند ولی شهیدی در دام کپی‌سازی ساختار مصدری فرو مانده است:

«در عهدی که با او می‌گذارد تا خراج آن را فراهم آورد و پیکار کردن با دشمنان و سامان دادن کار مردم مصر و آباد کردن شهرهای آن» (ش: ص ۳۲۵)

«... در عهدی که با او دارد... تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح و شهرهای مصر را آباد سازد» (د: ص ۵۶۷)

«تا خراج آنجا را گرد آورد، با دشمن آن بجنگد و به اصلاح حال مردم آن پردازد و شهرهای آنجا را آباد سازد.» (ف: ص ۹۸۳)

جالب آن است که در مورد دیگری نظیر این، شهیدی ترجمه‌ای سلیس و خوشایند ارائه کرده و دشتی نیز، اما فیض گرفتار ترجمه مصدر به مصدر شده است:

«و اعلم مع ذلك أن فی كثيرٍ منهم ضيقاً فاحشاً و شحاً قبيحاً و اختكاراً للمنافع و تحكماً فی البياعات» (نامه ۵۳)

«و با این همه بدان که میان بازرگانان بسیار کسانی که معاملتی بد دارند، بخیلند و در پی احتکارند، سود خود را می‌کشند و کالا را به هر بهاکه خواهند می‌فروشند» (ش: ص ۳۳۵)

«این را هم بدان که در میان بازرگانان کسانی هم هستند که تنگ‌نظر و بد معامله و بخیل و احتکارکننده‌اند که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند» (د: ص

«... بدان که در بسیاری از آنان سختگیری بی اندازه و بخل ورزی زشت و نکوهیده و احتکار و نگاهدار (اشیاء) برای گرانفروشی و به دلخواه نرخ نهادن در فروختنی‌ها می‌باشد» (ف: ص ۱۰۰۹).

(۲) ساخت‌های مجهولی: در زبان عربی - برخلاف زبان فارسی - کاربرد ساخت‌های مجهول -

به‌ویژه در عربی کلاسیک - از بسامد نسبتاً بالایی برخوردار است. در اکثر این موارد ساخت مجهول عربی قابل انتقال به فارسی نیست و در صورت انتقال موجب ناهنجاری در کلام می‌گردد. در مورد زیر دشتی بیش از دو مترجم دیگر در دام ساخت مجهول گرفتار آمده و به نظر نگارنده ترجمه فیض بهترین است زیرا ترجمه شهیدی نیز به‌خاطر آنکه تحت تأثیر ساخت عربی قرار دارد از شفافیت لازم برخوردار نیست:

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعَ» (نامه ۵۳)

«و منگو مرا فرموده‌اند و من می‌فرمایم و اطاعت امر را می‌پایم» (ش: ص ۳۲۶)

«به مردم نگو به من فرمان دادند من نیز فرمان می‌دهم پس باید اطاعت شود» (د: ص ۵۶۷)

«مگو من مأمورم و امر می‌کنم پس باید فرمان مرا بپذیرند» (ف: ص ۹۸۶)

(۳) نفی مضاعف: یکی از ساخت‌های دستوری متداول در زبان عربی نفی مضاعف است بدین‌سان

که جمله در صورت دارای دو عامل نفی است و طبعاً در معنی مثبت می‌باشد. چنین ساختی در زبان فارسی نه تنها متداول نیست بلکه ناپسند نیز می‌نماید. متأسفانه هیچ‌کدام از سه مترجم ما متوجه این تفاوت ساختاری دو زبان نشده‌اند و نفی مضاعف عربی را عیناً در فاسی کپی‌سازی نموده، نه تنها جمله‌ای ناخوشایند فراهم آورده‌اند، بلکه تاحدودی موجب سردرگمی خواننده نیز شده‌اند:

«وَلَا يَشْقَى الْأَمْعُ جُحُودَهَا وَإِضَاعَتِهَا» (نامه ۵۳)

در جمله بالا یک عامل دستوری نفی (لا) و یک عامل قاموسی نفی (جحد) وجود دارد که هر دو عیناً

به ترجمه‌های زیر منتقل گردیده است:

«و جز بانشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود» (ش: ص ۳۲۶)

«جز بانشناختن و ضایع ساختن آن جنایتکار نخواهد گردید» (د: ص ۵۶۷)

«و بدبخت نمی‌گردد جز به زیر بار نرفتن و تباہ ساختن آنها» (ف: ص ۹۸۶)

در صورتی که اگر جمله فارسی به صورت مثبت نوشته شود، پسندیده‌تر و مفهوم‌تر خواهد بود ضمن

آنکه چیزی از بار معنایی آن کاسته نمی‌گردد:

«سنت‌هایی که اعراض از آنها قطعاً مایه شقاوت و بدفرجامی است» (نگارنده)

(۴) ساخت‌های صفتی: در زبان عربی صفت نیز همانند مصدر بدون حضور فعل می‌تواند تشکیل

جمله اسمیه بدهد. هنگامی که چنین صفتی به همراه خود دارای قید و صفتی نیز باشد، ترجمه یک جای مجموعه گروه صفتی در فارسی، ناخوشایند خواهد بود و راه چاره آن است که قید را در فارسی از گروه

صفتی جدا نمایم. در نمونه ذیل شهیدی متوجه این نکته گردیده و ترجمه‌ای سلیس و روان نوشته، درحالی‌که دشتی و فیض در دام کپی‌سازی گروه وصفی عربی فرو مانده‌اند:

«وإبطاءً عُذْرًا عِنْدَ الْمَنَعِ» (نامه ۵۳)

«و چون به آنان ندهند، دیرتر از همه عذر پذیرند» (ش: ص ۳۲۷)

«و به هنگام منع خواسته‌ها، دیر عذر پذیرتر» (د: ص ۵۶۹)

«و هنگام رد، دیر عذر پذیرنده‌تر» (ف: ص ۹۸۸)

بسیار بعید است که هیچ فارسی‌زبانی در مقام تألیف ترکیبی چون «دیر عذر پذیرتر» و از آن بدتر ترکیب «دیر عذر پذیرنده‌تر» را در کلام خود به کار برد.

(۵) **ساختار فعل:** یکی از تفاوت‌های بسیار مهم بین زبان فارسی و عربی آن است که تعداد فعل‌های ساده فارسی بسیار اندک و شاید از حدود ۳۰۰ تجاوز ننماید، درحالی‌که در زبان عربی چندین هزار فعل ساده داریم. البته زبان فارسی این کمبود را با انعطاف‌پذیری که در ساختار فعل مرکب دارد جبران می‌نماید. بنابراین در ترجمه، بیشتر فعل‌های ساده عربی به فعل مرکب برگردان می‌شود، مثلاً در مورد زیر فعل **أَقْسِمُ** که ساده است به صورت فعل مرکب **سوگند می‌خورم**، ترجمه می‌گردد:

«أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا» (نامه ۲۰)

در اینجا ملاحظه می‌گردد که عنصر واژگانی «قسم» در جمله بالا تکرار گردیده ولی چون یک بار در وجه فعل و بار دیگر در وجه اسم ظاهر شده، این تکرار قبیح نیست، درحالی‌که در زبان فارسی چون فعل آن مرکب است، اگر قرار باشد تکرار شود، هر دو بار به وجه اسم است و این تکرار قبیح است:

«به خدا سوگند می‌خورم سوگندی راست» (ش: ص ۲۸۳)

«و من سوگند به خدا یاد می‌کنم سوگند از روی راستی و درستی» (ف: ص ۸۶۲)

خوشبختانه دشتی متوجه این نکته گردیده و با پرهیز از تکرار واژه سوگند ترجمه‌ای دلچسب‌تر ارائه نموده است:

«به راستی به خدا سوگند می‌خورم» (د: ص ۵۰۱)

د- مسائل معنایی: مسائل معنایی ترجمه در دو مقوله معنی کلمه و معنی جمله پدیدار می‌گردد. بی‌توجهی به معنی کلمه عموماً منجر به انتخاب نادرست واژه می‌گردد و چون مشکلات واژه‌گزینی را در بخش الف مطرح کرده‌ایم، از تکرار مجدد آن خودداری کرده و در این بخش فقط مسائل مرتبط با معنی جمله را مورد بحث قرار می‌دهیم. این مسائل ناشی از عوامل زیر است:

(۱) **خطا در فهم مطلب:** بیشترین موارد اشکال معنایی ترجمه ناشی از درک نادرست مترجم از کلام مبدأ است:

«ایاک و العجلة بالامور قبل أوانها أو التَّسْقُطُ فيها عِنْدَ إمکانها» (نامه ۵۳)

بدیهی است که منظور امام(ع) این بوده که «تا زمان مناسب برای انجام کاری فرا نرسیده در انجام آن نباید عجله کرد و هنگامی که زمان آن فرامی‌رسد دیگر سستی و تأخیر جایز نیست» این پیام را شهیدی و دشتی درست فهمیده‌اند و ترجمه‌ای مناسب با آن نوشته‌اند:

«و پرهیز از شتاب در کارهایی که هنگام انجام آن نرسیده یا سستی در آن چون انجامش ممکن گردیده» (ش: ص ۳۴۰)

«مبادا هرگز در کاری که وقت آن فرانرسیده شتاب کنی، یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی» (د: ص ۵۹۱)

ولی فیض بخش دوم معنای جمله را درست متوجه نشده و مطلب را وارونه ترجمه کرده است: «و بترس از شتاب زدگی به کارها پیش از رسیدن هنگام آنها، یا دنبال‌گیری و سخت‌کوشی در آنها به هنگام دسترسی به آنها» (ف: ص ۱۰۲۳)

ظاهراً علت اشتباه فیض درک نادرست معنای «تسقط» بوده، ضمن اینکه «ایاک» را نیز خوب ترجمه نکرده است.

و اما یک نمونه دیگر از خطا در فهم معنی جمله مبدأ:

«فان ذلك دليل على نصيحتك لله ولمن ولئيت امره» (نامه ۵۳)

خطاب امام(ع) به مالک است و واضح است که منظور از «لمن ولیت امره» خود امام(ع) می‌باشند. شهیدی و فیض این نکته را درست درک کرده‌اند ولی دشتی در فهم آن دچار خطا شده است:

«که این نشانه خیرخواهی تو برای - دین - خداست و برای کسی که کار او برعهده شماس» (ش: ص ۳۳۴)

«و این آزمایش تو دلیل است بر فرمانبرداری تو از خدا و کسی (امام علیه‌السلام) که کار را به دست تو سپرده» (ف: ص ۱۰۰۸)

ولی دشتی تصور کرده که منظور از «لمن ولیت امره» مردم هستند و این جای شگفتی دارد از این جهت که ضمیر «امر» مفرد است:

«که چنین انتخاب درستی نشان‌دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی» (د: ص ۵۸۱)

(۲) کاستی معنایی: گاهی اتفاق افتاده که مترجم با نادیده گرفتن یکی از جنبه‌های مهم معنایی جمله

مبدأ، بخشی از معنی جمله را از دست می‌دهد:

«و يَكْفُونَهُمْ، مِنَ التَّرَفِّقِ بآيِدِيهِمْ مَا لَا يُبْلَغُهُ رِفْقٌ غَيْرِهِمْ» (نامه ۵۳)

کلمه «بایدیهم» در کلام امام(ع) صراحت دارد که منظور هنرها و صنایع دستی است به‌ویژه باقرینه بعدی آن که اشعار دارد به این که کاری تخصصی است. این نکته را دشتی نیکو دریافته و به آن تصریح

کرده درحالی که شهیدی و فیض به آن توجه نداشته‌اند:

«بسیاری از وسایل زندگی را بآدمی می‌سازند که از توان دیگران خارج است» (د: ص ۵۷۳)
 «و کار مردم را کفایت می‌کنند در آنچه دیگران مانند آن نتوانند» (ش: ص ۳۳۰)
 ترجمه شهیدی تاحدودی به مفهوم پیام نزدیک شده است ولی ترجمه فیض به روشنی قابل درک نیست:

«و کارهایی انجام می‌دهند که سعی و کوشش غیرایشان آن کارها را سامان نتواند داد» (ف: ص ۹۹۵)
 (۳) نارسایی زبان ترجمه: در مواردی مترجم متوجه معنی و مفهوم پیام می‌شود ولی نمی‌تواند پیام را به‌طور شفاف در زبان مقصد بیان نماید. برای روشن شدن مطلب و به‌منظور رعایت اختصار تنها به ذکر یک مورد بسنده می‌گردد:

«فانهم سلم لا تُخَافُ بائِقْتَهُ، و صلح لا تُخْشِي غَائِلَتَهُ» (نامه ۵۳)
 ترجمه شهیدی و دشتی شفاف و رساست ولی از بیان فیض چیز دیگری خواننده فارسی‌زبان نمی‌شود:

«این بازرگانان مردمی آرامند و نمی‌ستیزند، و آشتی جویند و فتنه‌ای نمی‌انگیزند» (ش: ص ۳۳۵)
 «بازرگانان مردمی آرامند و از ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت و مردمی آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند» (د: ص ۵۸۳)

«پس سوداگران آسودگی می‌باشند که ترس سختی ندارند، و صلح و آشتی که بیم و شر و بدی به آنها نمی‌رود» (ف: ص ۱۰۰۹)

ه - مسائل متفرقه: علاوه بر مواردی که تحت چهار عنوان مورد تحلیل قرار گرفت، در این بررسی به مواردی برخوردیم که گرچه حائز اهمیت هستند ولی تحت هیچ‌یک از عناوین چهارگانه قرار نگرفتند لذا آنها را تحت عنوان مسائل متفرقه در چند قسمت به شرح زیر بررسی می‌کنیم:

(۱) حذف: گاهی دیده شده که مترجم عنصری از جمله مبدأ را نادیده گرفته و آن را در جمله مقصد نمی‌آورد و این در واقع همان راهبرد «طرفه رفتن» هست که در بخش واژه‌گزینی به آن اشاره کردیم. در داده‌های این بررسی چندین مورد حذف بی‌دلیل در ترجمه دشتی دیده شد که هیچ قابل توجیه نیست و به‌همین جهت فیض و شهیدی که وسواس بیشتری در رعایت امانت در ترجمه داشته‌اند در هیچ‌یک از این موارد واژه مورد نظر را حذف نکرده‌اند. بنا بر رعایت اختصار تنها به ذکر شواهدی از ترجمه دشتی می‌پردازیم:

«و لا تَقْصُرُ به الفغله عن ایرادِ مکاتباتِ عُمَالِكِ علیک و إصدارِ جواباتها علی الصوابِ عنک» (نامه ۵۳)
 «و در رساندن نامه کارگزارانت به تو یا رساندن پاسخ‌های تو به آنان کوتاهی نکنند» (د: ص ۵۸۱)
 چنانکه ملاحظه می‌گردد، در جمله بالا، دشتی کلمه‌های «غفلة» و «صواب» را در ترجمه نادیده انگاشته است. موردی دیگر از حذف:

«وَأَمَّا الْوَالِي بَشْرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَىٰ عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ» (نامه ۵۳)

«همانا زمامدار، آنچه را که مردم از او پوشیده دارند، نمی‌داند» (د: ص ۵۸۵)

و باز در اینجا کلمه «بشر» بدون دلیل از ترجمه حذف گردیده است و بالاخره آخرین مورد حذف در ترجمه دشتی:

«وَلَيْكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ» (نامه ۵۳)

«از رعیت آنان که عیب‌جو ترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند...» (د: ص ۵۶۹)

در ترجمه بالا، دشتی به کلی عبارت «و اشناهم عندک» را حذف کرده است.

(۲) **ناهماهنگی:** یکی از ویژگیهای ترجمه خوب رعایت هماهنگی و ثبات در کاربرد صورتهای معادل در زبان مقصد است. در شاهدهی که ذیلاً ارائه می‌گردد، شهیدی و فیض هماهنگی و ثبات را در کاربرد ضمیر «تو» اعمال کرده‌اند ولی دشتی ناهماهنگ عمل نموده است. (ضمناً دشتی «پنهان» را نیز به صورت متضاد آن «آشکار» ترجمه کرده است).

«فقد اتاني كتابك... فلقد خيالنا الدهر منك عجباً» (نامه ۲۸)

«نامه تو به من رسید... همانا روزگار چیزی شگفت از تو بر ما نمان داشت» (ش: ص ۲۹۱)

«نامه‌ات به من رسید... پس روزگار بر ما از تو امر شگفتی را پنهان داشته بود» (ف: ص ۸۸۶)

«نامه شمار رسید... راستی روزگار چه چیزهای شگفتی از تو بر ما آشکار ساخته است» (د: ص ۵۱۳)

(۳) **غلو:** گاهی مترجم بنا بر سلیقه شخصی خود چیزی بر ترجمه می‌افزاید که در معنای مورد نظر تأکید و یا بزرگ‌نمایی کند که طبعاً مورد نظر گوینده کلام مبدأ نبوده، چه اگر بود خود عاجز از انجام آن نمی‌بود. این عیب را تحت عنوان «غلو» آوردیم و اکنون به ذکر یک مثال اکتفا می‌کنم:

«و انما انت اَحَدٌ رَجُلَيْنِ: اَمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسَكَ بِالْبَدْلِ فِي الْحَقِّ» (نامه ۵۳)

«و تو یکی از دو مرد خواهی بود: یا مردی که در بخشیدن حق و درستی سخی و دستبازی» (ف: ص ۱۰۱۶)

کلمه «سَخَتْ» را شهیدی «سَخَاوتمندی» و فیض «سخی و دستبازی» ترجمه کرده در حالی که دشتی در معنای آن غلو نموده و آن را تا حد «جانبازی» بالا برده است:

«و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می‌باشی: یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده‌ای» (د: ص ۵۸۷)

(۴) **دستکاری:** یکی از خطاهای مترجم آن است که بدون دلیل در پیام دست برده و مطلبی متفاوت با منظور گوینده کلام مبدأ در ترجمه ارائه نماید. این کار به‌ویژه در ترجمه متون دینی که در آن رعایت امانت از اهمیت والاتری برخوردار است نابخشودنی می‌نماید. ذیلاً به چند مورد از این دستکاری‌ها اشاره می‌گردد:

«وَأَمَّا يُوْتَىٰ خِرَابِ الْأَرْضِ مِنْ أَعْوَازِ أَهْلِهَا» (نامه ۵۳)

«و زمین جز با تنگدستی ساکنان آن ویران نشود» (ش: ص ۳۳۴)

«و همواره ویرانی زمین به جهت تنگدستی اهل آنست» (ف: ص ۱۰۰۶)

چنانکه ملاحظه می‌گردد در بیان شهیدی و فیض «اهل ارض» به ترتیب «ساکنان زمین» و «اهل زمین» آمده است و چنین نیز می‌باشد و منظور امام (ع) عموم مردم یک منطقه است ولی معلوم نیست به چه دلیل دشتی مفهوم آن را محدود به کشاورزان کرده، در صورتی که اگر منظور امام فقط کشاورزان بود می‌توانستند به آن تصریح نمایند:

«همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان آنست» (د: ص ۵۸۱)

به موردی دیگر توجه کنید:

«ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانُ مِنْ وَلَدِهِمَا» (نامه ۵۳)

«پس در کارهای آنان چنان بیندیش که پدر و مادر درباره فرزند خویش» (ش: ص ۳۳۰)

«پس به کارهای آنها رسیدگی کن چون پدر و مادری که به فرزندشان رسیدگی می‌نمایند» (ف: ص ۹۹۷)

«پس به کارهای آنها به گونه‌ای بیندیش که پدری مهربان درباره فرزندش می‌اندیشد» (د: ص ۵۷۵)

«والدان» جای ابهام ندارد کما اینکه شهیدی و فیض آن را به «پدر و مادر» ترجمه کرده‌اند و معلوم نیست به چه جهت دشتی به جای «پدر و مادر» عبارت «پدری مهربان» آورده است.

نتیجه: در این مقاله ترجمه سه نامه از نامه‌های امام علی (ع) در نهج البلاغه به قلم سه مترجم زبده معاصر مورد کنکاش و مذاقه قرار گرفته است. در نتیجه این بررسی مشخص گردید که مشکلات ترجمه عربی به فارسی به ترتیب اهمیت ناشی از (۱) اختلاف ساختاری دو زبان (۲) اختلاف در ساختار معنایی (منطقی) جمله در دو زبان، و (۳) شکاف واژگانی دو زبان است. بیشترین و مهم‌ترین خطاهای مترجمین به ترتیب (۱) کپی‌سازی ساختارهای دستور عربی در فارسی، (۲) ترجمه تحت‌اللفظی، (۳) اشتباه مترجم در فهم معنی (۴) واژه‌گزینی نادرست، (۵) ناتوانی مترجم در بیان شفاف و روان و (۵) دخالت‌ها و دستکاریهای سلیقه‌ای و بدون توجه مترجم در پیام می‌باشد.

فهرست منابع

- باطنی، محمدرضا- ۱۳۴۸، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، تهران.
- دشتی، محمد- ۱۳۷۹ (چاپ سوم) ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، انتشارات مشرقین، قم.
- شهیدی، سیدجعفر- ۱۳۷۳ (چاپ ششم)، نهج البلاغه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- فیض الاسلام، سیدعلینقی- ۱۳۷۱، قمری (۱۳۳۱ شمسی) ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران.

Munday, Jeremy, 2001. *Introducing Translation Studies: Theories and Applications*. Routledge.

در سرا عدلی سلیمان در دوید
 پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود؟
 یک نظر انداخت پُر از خشم و کین
 گفت فرما باد را ای جان‌پناه
 بوکه بنده کان طرف شد، جان بَرَد
 لقمه حرص و اَمَل زانند خلق
 حرص و کوشش را تو هندستان شناس
 برد سوی قعر هندستان بر آب
 پس سلیمان گفت عزرائیل را
 بنگریدی تا شد آواره ز خان
 از تعجب دیدمش در رَه گذر
 او به هندستان شدن دُور اندرست
 کن قیاس و چشم بگشا و ببین
 از که بریاییم، از حق؟ ای وبال

مثنوی معنوی

زادمردی چاشتگاهی در رسید
 رویش از غم زرد و هر دو لب کیود
 گفت عزرائیل در من این چنین
 گفت هین اکنون چه می‌خواهی؟ بخواه
 تا مرا زینجا به هندستان بَرَد
 نک ز درویشی گریزانند خلق
 ترس درویشی مثال آن هراس
 باد را فرمود تا او را شتاب
 روز دیگر وقت دیوان و لقا
 کان مسلمان را به خشم از بهر آن
 گفت من از خشم کئی کردم نظر؟
 از عجب گفتم گر او را صد پَرست
 تو همه کار جهان را همچنین
 از که بگریزیم، از خود؟ ای محال

One afternoon a freeborn man arrived and ran into Solomon's hall of justice, His countenance pale with anguish and both lips blue. Then Soloman said, "Good sir, what is the matter?" He replied, "Azrael cast on me such a look, so full of wrath and hate." "Come," said the kind, "what do you desire now? Ask it!" "O protector of my life," said he, "command the wind to bear me from here to India. Maybe, when thy slave is come thither he will save his life." Lo, the people are fleeing from poverty: hence are they a prey to covetousness and expectation. The fear of poverty is like that man's terror: know thou that covetousness and striving are like India (in this tale). Soloman commanded the wind to bear him quickly over the water to the uttermost part of India. Next day, at the time of conference and meeting, Solomon said to Azrael: "Didst thou look with anger on that Moslem in order that he might wander far from his home?" Azrael said, "When did I look on him angrily? I saw him as I passed by, (and looked at him) in astonishment, For God had commanded me, saying, 'Hark, to-day do thou take this spirit in India. "From wonder I said (to myself), '(Even) if he has a hundred wings, 'tis a far journey for him to be in India (to-day)."' In like manner judge all the affairs of this world and open your eye and see! From whom shall we flee? From ourselves? Oh, absurdity! From whom shall we take (ourselves) away? From God? oh, crime.

Reynold A. Nicholson